

و شرح این قصه آنست که سنجاق خوی را که اولاد شاهقلی
 بلیلان بواسطه امیر سیف الدین نام برادر زاده خود بشروط
 چند گرفته بودند نخر الدین مزبور خوی را علی رغم ایشان بجهت
 حسن بیک ولد سیدی خان بیک برادر زاده زکریا بیک گرفته *
 از آستانه سلطان کیتیستان محمد خان غازی منشور ایالت آورد *
 و عداوت قدیمه که میان زکریا بیک و اولاد شاهقلی بلیلان بود
 و بواسطه ابو بکر آقا بدوستی و اتحاد مبدل گشته بود باز بر سر
 حکومت خوی آن خصومت منعقد گردید * دوستی و محبت
 بنزاع و کدورت انجامید * و ابراهیم بیک چند دفعه باراده ضبط
 خوی آمد * امیر سیف الدین با او در مقام مجادله و مقاتله در آمده
 او را بخوی نکذاشت * عاقبت جمع کثیر از طرفین بقتل رسیده
 هر چند ابراهیم بیک درین باب از زکریا بیک امسداد و استعانت
 طلب کرد اگر چه بحسب ظاهر بعضی از مردم عشایر و قبایل
 بمدد او ارسال داشت اما ضمناً چون ابو بکر آقای وکیل او بفساد
 راضی نبود معاونت کلی ننمود تا محلی که ابو بکر آقا بتهنیت سنان
 پاشای میرمیران با تحف و هدایا از طرف و سلطان آمد نخر الدین
 نام مفسد چون میدانست که سنان پاشا مرد یقید طماع و جبار
 است محل آنست که ابو بکر آقا را از پادر آورم * باتفاق حسن
 بیک ولد سیدی خان در عقب او روان آمد * عرضی چند از زبان

زکریا بیک بدروغ بنظر پاشا آورده * مضمون آنکه از تغلب
 و تصرف ابو بکر آقا بتنگ آمده ام * اگر چنانچه حضرت پاشا
 او را گرفته بقتل آورد سه خروار زر بطریق هدایا بخزینه پاشا
 ارسال می نمایم * پاشای طماع این سخن را فوز عظیم دانسته فی
 الحال او را گرفته بقتل رسانید * و حالا که تاریخ هجری در سنه
 خمس و الف است زکریا بیک بحکومت جولامرک که مقر
 دولت خانواده ایشانست و ابراهیم بیک بدارایی الباق مبادرت
 می نمایند امید که بافعال مستحسنه موفق باشند *

﴿ فصل سیم ﴾

﴿ در ذکر حکام عمادیه که اشتهار دارند بهادینان ﴾
 نغمه پردازان کاستان غرایب اخبار و داستان سرایان
 بوستان عجایب آثار آورده اند که نسب حا کمان عمادیه بزعم ایشان
 بخلفای عباسیه منتهی میگردد * و پروایت بعضی از قله متقدمین
 بعباس نام شخصی که در سلك مشاهیر و اعیان منخرط بوده
 میرسد * العلم عند الله بهر تقدیر بینی عباس اشتهار دارند * اما
 در اصل از ولایت شمس الدینان بهمدیه آمده اند * و قبل از آمدن
 بهمدیه آبا و اجداد ایشان بحکومت قلعه طارون من اعمال شمس
 الدینان مبادرت مینموده اند * و آن شخص که از طارون بهمدیه

آمده بهاء الدین نام داشته بدان سبب حکام عمادیه در ما بین حاکن
وامراء کردستان بیهادینان مشهورند * و برویتی اصح الحال
قریب به چهار صد سال است که اولاد بهاء الدین در آن دیار بامر
حکومت اشتغال دارند * و قلعه عمادیه از بناهای جدید است که
در زمان سلاطین سلاجقه عمادالدین زنکی بن اقسنقر والی موصل
و سنجار بنا کرده است * قلعه و شهر در بالای سنکی واقع شده
که شکل مدور دارد * و تخمینا بعضی محال او صد ذرع و بعضی
پنجاه و شصت ذرع و بعضی بیست ذرع از زمین مرتفع است *
و دو چاه در درون قلعه حفر کرده بآب رسانیده اند که مدار آب
حمام و مدرسه و سایر لوازمات بر آن آبست * و آب ضروری را
مردمان بچاروا از بیرون شهر می آورند * و اطوار و السنه مردم
آن دیار بکردی و تازی ممزوج است * صغیر و کبیر ایشان
صالح و متدین بخیرات و مبرات راغب و مایل اند * حکام عمادیه
در اینجا مدارس و مساجد ساخته اند * علما و فضلا بتحصیل علوم
دینی و تکمیل معارف یقینیه افاده و استفاده می نمایند * از عمده
عشار عمادیه اولاد عشرت مزوریست و ثانیاً زیباریست * وزی
نام رودخانه است در ولایت عمادیه * و چون این طایفه در کنار
آن رودخانه واقع شده اند ایشانرا زی باری گفته اند * و اسم
دیگر آن رودخانه نهر الجنون است که بواسطه تندروی ملقب

بآن اسم شده * و دیگر عشیرت رادکان است که در السنه ا کراد
 بریکانی تغییر یافته و بقیه عشایر ایشان بر روی و عمل و سیاب روی
 و نیلی و بهلی * بهل در اصطلاح مردم آن دیار دره را میخوانند
 و یکی از قلاع مشهوره عمادیه قلعه عقره است که قصبه دارد و تا
 موازی یک هزار و دوویست خانه وار از اسلامیة و جهودیه در آنجا
 ساکن است * و دیگر قلعه دهوک و قلعه در است که امیر
 زادگان و بنی عمان حاکمان عمادیه بحکومت آنجا قیام می نمایند
 و دیگر قلعه بشریست که در تصرف عشیرت رادگان است ^(۱)
 و دیگر قلعه قلاده و قلعه شوش و قلعه عمرانی و قلعه بازرانست
 که بطایفه زیباری تعلق دارد * و دیگر از جمله نواحی عمادیه
 یکی ناحیه زاخو است و عشیرت او مخصوص بدو طایفه است
 سندی و سلیمانی در بین الناس زاخورا ولایت سندیان نیز می نامند
 اکثر عامه و فضلاء کردستان از آنجا برخواسته اند * و از قدیم
 الایام او جاق غیر بوده * و حاکمان علیحده داشته و تابع عمادیه
 نبوده است * آخر که حکام آنجا ضعیف شده حاکمان عمادیه آنجا را
 داخل ولایت خود گردانیده اند * و بالفعل یوسف بیک نام
 شخصی از اولاد حاکمان زاخو مانده که خدمت حاکمان جزیره
 می کرد * و حاکمانی که از نسل بهاء الدین در عمادیه حکومت

نموده اند بعضی را اصلا احوال معلوم نیست و برخی را که
 فی الجمله احوال معلوم بود بترتیب * نوشته می شود بعون
 الملك الصمد * ﴿ امیر زین الدین ﴾

در ایام جهانبانی حضرت صاحب قران امیر تیمور کوردکان و ولد
 ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت ولایت عمادیه سر افراز
 بوده * اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید * و چون
 آن امیر دوست نواز و دشمن کداز بریاض رضوان خرامید پسر
 فرخنده اخترش ﴿ امیر سیف الدین ﴾ قائم مقام پدر گردیده جناح
 عدل و احسان بر فرق ایشان گسترانید * و چون آن امیر نیکو
 اعتقاد بریاض جنت خرامید ازو حسن و بابرک نام دو پسر مانده
 پسر بزرگش ﴿ حسن ﴾ قائم مقام پدر شده * در زمان او سلاطین
 آق قوینلو سلیمان بیک بیرون اوغلی را بتسخیر ولایت عمادیه مامور
 گردانیدند * و سلیمان بیک قلعه عقره و قلعه شوش را مسخر
 گردانیده اما هر چند سعی و اهتمام در گرفتن قلعه عمادیه نموده
 اثری بر آن مترتب نشد * آخر کار برو تنک آمده * از سر قلعه
 برخاسته و امیر حسن بعد از استیصال خاندان سلاطین آق قوینلو
 بمخدمت شاه اسمعیل صفوی آمده اعزاز و احترام تمام یافت *
 و قلعه دهوکر را از تصرف طائفه طاستی مستخلص گردانیده داخل
 مضافات ولایت موردی ساخت * و ناحیه سندی را نیز از طایفه

سندی که حاکم علیحده داشتند گرفته ضمیمه مضافات عمادیه کرد
 وبعد از آن فوت گشته * ازو هفت پسر ماند (۱) سلطان حسین
 (۲) وسیدی قاسم (۳) و مراد خان (۴) و سلیمان (۵) و پیر بوداق
 (۶) و میرزا محمد (۷) و خان احمد * سلطان حسین بیک که اسن
 و ارشد برادران بود قایم مقام پدر گشت * و عنقریب احوال او
 و فرزندانش مذکور خواهد شد * و از سیدی قاسم علیخان نام
 پسری مانده * و از مراد خان اولاد ذکور نمانده * خودش در
 قضیه قباد بیک بقتل رسید * و از سلیمان شاه رستم نام و از پیر
 بداق نیز پسری مانده و از میرزا محمد سلطان محمود نام پسری
 ماند و از خان احمد شاه یوسف نام پسری مانده و از بابرک بن
 سیف الدین پسری دیوانه و شمانده که باعث قتل و فساد قباد بیک
 او شد * اما (سلطان حسین) خلاصه دودمان وزیده خاندان
 بنی عباس است * بعد از فوت پدر بموجب نشان عالیشان سلطان
 سلیمان خان غازی والی ولایت عمادیه گشت * بغایت عالم و متشرع
 بوده * و علما و صلحاء آن ولایت را رعایت بی نهایت میکرده *
 سپاهی و رعیت را بعدل و داد مقضی المرام نموده * صغیر
 و کبیر و غنی و فقیر ازو راضی و شاگرد بوده اند * و بنوعی در رعایت
 خدمات پادشاهی قیام و اقدام مینموده که مزیدی بر آن متصور
 نتواند بود و بواسطه اطاعت و اتقیاد و نیکو خدمتی ممتاز اقران

و امثال گشته که جمله امرا و حکام کردستان را بدو مراجعت بوده
 و از سخن و صلاح او بیرون نمی رفته اند * و هر نوع قضیه که در
 باب کردستان و سایر امور ممالک محروسه عثمانی معروض درگاه
 سلیمانی می کرده دست رد بر سینه مطالب و مقاصد او نمی نهاده اند
 و مدت بی سال بدین وتیره حکومت ولایت عمادیه مع
 مضافات و ملحقات نمود * و در شهر سنه و تسع ماهه باجل
 و عود به عالم آخرت نهضت فرمود * و ازو پنج پسر یادگار ماند (۱)
 قباد بیك (۲) و پیرام بیك (۳) و رستم بیك (۴) و خان اسمعیل (۵)
 و سلطان ابو سعید ﴿ قباد بیك بن سلطان حسین بیك ﴾
 بعد از فوت پدر حسب فرمان سلطان سلیم خان متصرف
 ایالت ولایت عمادیه شد * و او مرد درویش و شصت صوفی منش
 بوده و بغایت طبع سلیم و قلب رحیم داشت * و در اوقات صلوة
 خمسه بتکالیف شرعیه شاغل و روز و شب بصید و شکار مایل
 اما در تدبیر امور دنیوی و تدارك مملکت داری بیوقوف و جاهل
 چنانچه بجرم اندك انتقام و سنیاست بسیار و از کنا، کبار عفو
 و اغماض پیشمار ازو ظهور می یافت بدین سبب عشایر و قبایل ازو
 متمفر و گریزان شده * میل بطرف پیرام بیك برادر او نمودند *
 و پیرام بیك را تاب مقاومت او نبوده فرار نموده * و در قزوین
 بخدمت شاه اسمعیل ثانی رسیده * بمواعید بیکرانه پادشاهانه

سرافراز کشت * واز عمده قبایل او که طایفه مزوری بود بقباد
 بیک عصیان نموده * او را از حکومت خلع کردند * واز بنی
 اعمام او سلیمان بن بایرک بن سیف الدین را بظرافت حاکم خود
 گردانیدند * وچون زینل بیک حاکم حکاری را تقار خاطر از قباد
 بیک بهم رسیده بود کسی بطلب پیرام بیک فرستاده * او را از
 حبس شاه سلطان محمد اطلاق داده بنزد خود آورد قباد بیک را
 قوت و اعمه زیاده کشته ترک حکومت نموده بجانب موصل
 وسنجار فرار کرد * وپیرام بیک باستدعای حکومت متوجه
 عمادیه شد * و سردار نامدار و سپهسالار کردون اقتدار فرهاد
 پاشای وزیر برین قضیه مطاع کشته * ناحیه زاخورا بطریق سنجاق
 به پیرام بیک تفویض نمود * و قباد بیک همچنان متوهم از موصل
 بآمد آمده * از آنجا روانه استنبول شد * وبامداد و معاونت
 وزیر اعظم سیاوش پاشا تجدید برات حکومت کرده بهمدیه
 عودت کرد * و چون بقعه دهوک رسید باراده آنکه مفسدان
 عشار که باعث فتنه و فساد کشته اند بدست آورده بقتل رساند
 و بعد از آن فارغبال متوجه عمادیه گردید و توقف نمود * سابق
 الذکر سلیمان بن بایرک باتفاق میر ملک مزوری فسده و اهل
 شناعت ولایت را جمع نموده ایلغار بر سر قباد بیک آوردند * و قعه
 دهوک را مرکز وار در میان گرفته و با اهالی قعه مقدمه ساخته

در قلعه مفتوح گردانیدند * قباد بیک را با یکی از پسرانش و چند نفر از رفقاء او بقتل آورده * اموال و اسباب ایشانرا نهب و غارت کردند . و چون بیرام بیک برین قضیه مطلع گشت از زاخو ایلغار کرده در میانه عشایر و قبایل درآمده * سلیمان بیک و میر ملک او را بحکومت عمادیه نصب کردند * او نیز از صلاح و صواب بدید عشایر و قبایل بیرون رفته طوعا و کرها صرتکب امر ایالت شده کردن بقلاده حکومت نهاد * و سیدی خان بیک و سلطان ابو سعید پسران قباد بیک کریان و نالان روانه آستانه سلطان مراد خان شدند * و اکثر خلق عمادیه از صغیر و کبیر و غنی و فقیر و کفره و اسلامیة و رعیت و سپاهی میل بجانب بیرام بیک نموده آغاز شادی و خرمی کردند و صدقات و نذورات بمزارات متبرکه داده * رفع قباد بیک را فوز عظیم دانستند

﴿ بیرام بیک بن سلطان حسین بیک ﴾

سابقا رقم زده کلك بیان کردید که بیرام بیک از ترس برادر بخدمت شاه اسمعیل ثانی رفته اعزاز و احترام تمام یافت * و چون شاه اسمعیل فوت شد برادرش شاه سلطان محمد رعایت و حمایت بیرام بیک را کما یذنبی مرعی نداشته * بواسطه عجز و انکسار او را در قلعه الموت محبوس گردانیدند * وزیر بیک حاکم حکاری برین قضیه چون واقف گشت در استخلاص او کوشیده *

درین باب با امیر خان والی تبریز مطارحه کرده قرار بر آن شد که
 پنج هزار فلوری بطریق جائزه و پیشکش بشاه سلطان محمد و امیر
 خان داده * بعد از آن بیرام بیك را از قلعه الموت اطلاق کرده
 تسلیم زینل بیك نمایند * حسب القرار زینل بیك مبلغ مزبور را
 تسلیم ملازمان امیر خان نموده * ایشان بیرام بیك را تسلیم
 او نمودند * و بیرام بیك بعد از وقوع قضایای که مذکور شد
 حاکم عمادیه گشته با رعایا و متوطنان آن دیار بنوعی سلوک نمود که
 فوقش متصور نیست * و چون رغبت خلق عمادیه و اخبار عدل
 و داد بیرام بیك مسعود عثمان پاشای وزیر اعظم و سردار عجم شد
 از قسطنطنیه منشور ایالت عمادیه بنام بیرام بیك نوشته ارسال
 نمود اما چون سیدی خان بیك ولد قباد بیك باستانه مراد خان
 رفته بود حقیقت احوال قتل پدر و تمرد و عصیان عشایر و قبایل
 و حکومت بیرام بیك را معروض پایه سر بر اعلی نمود * از عنایت
 بیغایت پادشاهانه تفویض ایالت عمادیه بدو شده * تفتیش احوال
 بیرام بیك و دفع مفسدان عمادیه بسردار کیوان و قار فرهاد پاشا
 مفوض گردید * و احکام مطاعه و فرامین منیعه درین باب عز
 اصدار یافت * و سردار بواسطه آنکه بیرام بیك را بدست
 آورد بوعده ایالت عمادیه سنجاف حسنکیف را علاوه حکومت
 زاخو کرده به بیرام بیك عنایت فرمود و مکتوب استمالت بدو

نوشت که طریق آنست که حکومت عمادیه را بموجب فرمان
 همایون بسیدی خان بیک وا گذاشته متصرف سنجاغ زاخو
 و حسنکیف گردد * و درین سال همراه عساکر نصرت ماثر روانه
 سفر کرجستان شده بخدمات پادشاهی قیام نماید تا بعد از مراجعت
 از سفر نیکو بندگی و یکجہتی او را معروض پایه سرپر کردن
 مصیر نموده انشاء الله ایالت عمادیه بدو ارزانی خواهد شد * بیرام
 بیک ساده لوح باین وعده فریب خورده چون مدت هشت ماه
 از ایام حکومت او متمادی شد عنان اختیار ایالت عمادیه را بقبضه
 اقتدار سیدی خان بیک نهادہ بسنجاغ حسنکیف قانع شد و همراه
 جنود انجم شمار سردار ظفر شعار روانه سفر کرجستان گشته *
 بعد از مراجعت از آن سفر سردار مزبور او را در قلعه ارض
 روم مقید گردانید * و مآل حالش در قصه آینده بشرح
 مذکور خواهد گردید بعون الله الملك الحمید المجید *

﴿ سیدی خان بیک بن قباد بیک ﴾

چون از آستانه سعادت آشیانه تفویض ایالت عمادیه و منصب
 جلیل القدر پدر بموجب منشور قضا و قدر بدو عنایت شد احکام
 مطاعه مؤکد بنام میرمیران بغداد و شهره زول و سایر امرا و حکام
 کردستان بنفاذ پیوست که اگر بیرام بیک در تسلیم نمودن قلعه
 عمادیه و ایالت آنجا مساعله و مسامحه نماید باتفاق بر سر او رفته او را

از ولایت عمادیه جبراً و قهراً اخراج نمایند و حکومت آنجا را
بتصرف سیدی خان بیک دهند. و چون سیدی خان بیک بموصل
رسید پیرام بیک اطاعت حکم پادشاه کرده قلعه و ولایت را خالی
گذاشته بیرون رفت و سیدی خان بیک بمعاونت سلیمان بیک حاکم
سهران که خال او بود در اواسط شهر ذی الحجّه سنه ثلث و تسعین
و تسعمایه داخل عمادیه شده بامر حکومت قیام نمود چنانچه قبل
ازین مذکور شد. چون فرهاد پاشا از سفر کرجستان عودت
فرمود پیرام بیک را حسب الموعود مقید گردانید و کسی بطلب
سیدی خان بیک فرستاده او را بارض روم آورده. بعد از آنکه
مبلغ خطیر بطریق جائزه از سیدی خان بیک گرفته پیرام بیک را
با او مرافعه شرع شریف فرموده قتل قباد بیک والدش را بر
ثابت نمود. حسب الشرع پیرام بیک را تسلیم سیدی خان بیک
نموده. در شهرور سنه اربع و تسعین و تسعمایه بقصاص پدر بقتل
آورده. و الحال یازده سال حاکم مستقل عمادیه گشته ضبط و ربط
و قبض و بسط آن ولایت بلا منازعت و مشارکت در حیظه تصرف
اوست. اگر چه چند روزی طایفه مزوری با او اندک تعدی
و زوری کرده در مقام مخالفت و عناد بودند. آخر الامر بعضی را
بقتل آورده و برخی را بدالالت و استمالت مطیع و منقاد خود
ساخت. فی الواقع جوانیست بحلیه قابلیت پیراسته و زیور

شجاعت و سخاوت آراسته رعایا و سپاهی از عدل و انصاف او
 راضی • سکنه و متوطنان از حسن خلقش شاگرد
 امید که با طوار پسندیده موفق باشد

✽ فصل چهارم ✽

✽ در ذاکر حکام جزیره که آن منشعب است بر سه شعبه ✽
 از عبارت دلکشای ثقات و مسودات نور افزای رواة بصحت رسیده
 و بتحقیق انجامیده که سلسله نسب حکام جزیره از صحابه کرام
 بخالد بن ولید میرسد و اول کسی که از اجداد ایشان بحکومت
 جزیره مبادرت نموده سلیمان بن خالد نام داشته . و مدتی روش
 و آداب ایشان بسلوک طایفه شومیه زیدیه بوده • آخر توفیق الهی
 همین حال ایشان گشته از آن بدعت رجعت کرده اند و طریق
 شعار اسلام پیش گرفته داخل طبقه عالیه اهل سنت و جماعت
 گشته اند مساجد و مدارس بنا کرده اند قرایای خوب و مزرعهای
 مرغوب بر آن وقف نموده اند و عشیرت بختی در مابین کردستان
 بسمت دلاوری و شجاعت موصوف و بصفه سپاهگری و سواری
 معروف اند و همیشه اساجه جنک و آلات و ادوات نبرد و اسپان تازی
 علی الخصوص شمشیر مصری و تیغ دمشق را به قیمت اعلی میخرند
 و در میانه خود اعتبار کلی میکنند و در روز جنک و مصاف با اتفاق

در برابر دشمن ایستاده پای ثبات و وقار میدارند ازینجهت در
 میانه کردستان از امثال و اقران ممتازند * و شهر جزیره از بناهای
 قدیم است * در سال هفدهم از هجرت در زمان خلافت عمر رضی الله
 عنه بسعی ابو موسی الاشعری و سعد عیاض بن عثمان (۱) بصلح
 فتح شده جزیره قبول نمودند مگر از توابع جزیره عرب بنی تغلب
 که احشامات بودند جزیره قبول نکردند فرار نموده بجانب ملك
 روم رفتند و پیغام فرستادند که اگر بطریق صدقه باشد قبول داریم
 چون بعرض عمر رضی الله عنه رسید فرمودند که صدقه هم از
 جزیره است قبول نموده عودت کردند * و قلعه جزیره از بناهای
 عمر بن عبدالعزیز است که هشتم خلفاء بنی امیه بوده که اورادر
 عدل و داد و انصاف ثانی عمر بن خطاب رضی الله عنه میگیرند قریب
 صد سال که در زمان خلفاء بنی امیه لعن و طعن حضرت علی کرم الله
 وجهه و امامین هم امین امیری المؤمنین الحسن و الحسین رضی
 الله عنهما بر منابر و مساجد میکرده اند او بر طرف نموده و مردم
 عالم را از آن وبال و نکال رها نیده * قلعه و بلده جزیره دو ساحل رود
 خانه شط العرب واقع شده چنانچه در هنگام طغیان آب شط دو
 حصه کشته قلعه و شهر را میان گرفته میرود . و سدی عظیم از

(۱) هکذا فی النسخ التي بایدینا * والذي فی التواریخ العربیة عیاض بن غنم
 بناء علیه ینبغی أن تكون العبارة (و بسعی عیاض بن غنم) فرج الله زکی

سنگ و آهک در بالای قلعه بسته اند که آب ضروری بعمارت
 و ابنیه آنجا میرساند و همیشه تردد مردم از آنجا بجزر است بدین
 واسطه موسوم بجزیره عمریه گشته و جزیره را قلاع خوب و نواحی
 مرغوبست * از آنجمله چهارده قلعه و ناحیه درین نسخه یاد کرده
 میشود که باعث کلال و ملال ارباب فضل و افضال نشود (۱) ناحیه
 کورکیل است که جبل جودی . که سفینه حضرت نوح علی نبینا
 و علیه السلام میگویند که بر آن جبل قرار گرفته و عشیرت آن ناحیه
 منحصر بهفت قبیله است چهار قبیله حسینی اند (۱) شهریوری (۲)
 شهریلی (۳) کورکیل (۴) استوری و سه قبیله دیگر بزیدی اند
 (۱) نیوید کاون (۲) شورش (۳) وهیودل (۲) قلعه و ناحیه بر که
 است که بنام عشیرت اشتمار یافته قلعه و ناحیه مذکور مخصوص
 بدان عشیرتست (۳) ناحیه و قلعه اروخ است که در تصرف
 قبیله اروخست و از قلاع استوار و معتبر کردستان است (۴)
 ناحیه و قلعه پروز است که مخصوص بقبیله پروز است و ایشان
 سه فرقه اند (۱) جاستولان (۲) نرم (۳) کرافان (۵) قلعه و ناحیه
 بادانست که بعشیرت کارسی تعلق دارد (۶) ناحیه طنزی
 است که قلعه او را کاهوک میخوانند و او نیز در تصرف عشیرت
 کارسیست (۷) قلعه و ناحیه فنیک است و منحصر بچهار قبیله
 است که تعداد قبایل او در احوال امراء فنیک می آید (۸) ناحیه

طور است (۹) ناحیه هیم است که اکثر رعایا و سکنه آن
 آرامنه و نصاری اند * حاصل و محصول حاکمان جزیره از آن
 ناحیه پیدامی شود و قبیله جلکی در آن ناحیه است (۱۰) ناحیه
 و قلعۀ سناخ است که در ولایت جزیره انارخوب در آنجا میشود
 و رعایا آنجا نیز آرامنه و نصرانی اند و قبیله شیلدی در آنجا ساکن
 اند (۱۱) قلعه نش اتل است (۱۲) قلعه ار مشاط است که قبیله
 براسبی متصرف اند که عمده عشیرت بختی بکثرت اعوان و انصار
 می شمارند (۱۳) قلعه کیور است که آرا قیز نیز می نامند و در
 تصرف قبیله کارسبی و قرشی است (۱۴) قلعه دیرده است
 از نواحی طبری که بعضی رعایا و سکنه آنجا اعرابند چون
 ظهیری و صفان و بنی عباد و اکثر آرامنه آنجا بتازی تکلم میکنند
 و عشیرت والوسات ایشان بریند و جب است (۱) دنبلی (۲) ونوکی
 (۳) و محمودی (۴) و شیخ بزنی (۵) و واسکی (۶) و رشکی (۷) و مغ
 نهران (۸) و پیکان (۹) و بلان (۱۰) و بلاستوران (۱۱) و شیرویان
 (۱۲) و دو توران * و قول اصح آنست که عشیرت دنبلی و محمودی
 در اصل از ولایت جزیره رفته اند و ذکر ایشان را در صحیفه سیم
 بقراری که فهرست داده بتفصیل رقم خواهد نمود بعون
 الله الملك المعبود اکنون شروع در شرح حالات حاکمان
 جزیره مینماید بتوفیق و اهب الخیر و اجود *

﴿ در ذکر سلیمان بن خالد ﴾

قبل ازین مذکور شد * که اول کسی که از اجداد حاکنان
جزیره بحکومت آنجا مبادرت نموده سلیمان بن خالد بوده *
و چون مدتی در آن دیار بکامرانی و فرمان رسانی گذرانیده از
جزیره فنا روی بشهر بقا آورده و سه پسر نیکو سیر بیادگار
گذاشته میر حاجی بدر و میر عبد العزیز و میر ابدال * اما ارشد
اولاد بحسب قابلیت و استعداد میر عبد العزیز بود و کوی تفوق
و رجحان از سایر برادران در میدان عدالت بچوگان سخاوت
می ربود * روز بروز آثار دولت و علامت شهامت از ناصیه
احوالش پیدا و ساعت بساعت شمشعه نور و اقبال از جبهه آمالش
هویدا * ﴿ نظم ﴾

بالای سرش ز هوشمندی می تافت ستاره بلندی

بنابرین میر عبد العزیز بعد از وفات پدر بحکومت جزیره
قیام نمود ناحیه کورکیل برادرش میر حاجی بدر و ناحیه فنیک
برادر دیگرش میر ابدال مقرر شد * و برادران باتفاق در
حفظ و حراست و ضبط و مصیانت * ولایت شرایط
ملکیت داری و قانون عدالت کسری بجا
آوردند و با یکدیگر موافقت
و متابعت کردند *

✽ شعبه اول ✽

✽ در ذکر حاکمان جزیره که اشتها را دارند بعزیزان ✽
 چون مدتی از ایام حکومت میر عبد العزیز متبادی شد
 هادم اللذات دست تصرف او را از جیب شهرستان ملکی و مالی
 کوتاه گردانید و بای تغلبش را از طی مسافت باغستان دنیای فانی
 در کشید ✽ و ازو امیر سیف الدین و امیر مجد الدین نام
 دو پسر مانده پسر بزرگتر قایم مقام پدر گردید ✽

✽ امیر سیف الدین بن عبد العزیز ✽

چون زمام مهام حکومت جزیره را بقبضه تصرف در آورد
 قاعده و قانون سنت پدر را کما ینبغی رعایت کرد ✽ و در رعایت
 رعیت و حمایت سپاهی و عشیرت کوشیده جمله را از خود راضی
 و تسلی گردانید ✽ و چون ایام حیالش بنهایت انجامید قابض ارواح
 روز نامچه عمرش را در نور دیده بر طاق نسیان نهاده ✽ و بعد از
 فوت آن امیر پاك اعتقاد برادرش امیر مجد الدین بر مسند حکومت
 جزیره نشسته ✽ بهتر از پدر و برادر رواج و رونق مملکت داد
 و مدت مدید کامرانی و فرمان روایی نموده عاقبت آفتاب عمر
 و دولتش بمغرب زوال رسید و صبح اقبال حیالش بشام اختلال
 ثبات انجامید ✽ خلف صدق او ✽

✽ امیر عیسی ✽

قایم مقام پدر گردید و مضمون این مصرع را که ✽ ع ✽

بعدل گوش که عادل همیشه معتبر است * کار بسته ابواب عدل
 واحسان بر روی عالمیان مفتوح گردانید و در ایام حکومت خود
 بطریق مدارا و مواسا با رعایا و برابرا سلوک نموده * هیچ کس را بی
 سبب نرنجانید * و چون دنیای فانی را وداع نموده بعالم جاودانی
 رحلت فرمود ثمره شجره او ﴿ امیر بدر الدین ﴾ بر سر پر
 حکومت جلوس نمود و در ماده رعیت پروری بمنابۀ اهتمام کرد
 که فو قش متصور نبود و بصیقل شمشیر زهر ابدار زنگ ظلم
 و غبار ستم از آینه خاطر صفار و کبار زدود و ابواب بذل و احسان
 بر رخ کافه اهل ایمان کشود و همواره طالب ملاقات فایض
 البرکات اصحاب کشف و ارباب ایقان بود * و چون عازم عالم آخرت
 شد پسرش ﴿ امیر ابدال ﴾ جانشین پدر گشته طریقه اجداد
 بزرگوار را در همه وادی مرعی داشت تا هنگامی که رایت
 حکومت در ریاض جنت برافراشت * و بعد از فوت او پسرش
 ﴿ امیر عز الدین ﴾ بسرداری عشایر و قبایل پرداخت
 و در زمان او ماهجه رایت امیر تیمور کورگان پرتو تسخیر
 بر معموره جهان انداخت چنانچه مولانا شرف الدین علی یزدی
 در تاریخ ظفر نامه آورده که چون صاحب قران زمان امیر تیمور
 کورگان در شهر سنه ست و تسعین و سبعه ماه بعد از فتح دارالسلام
 بغداد و تخریب قلعه تکریت و تسخیر سایر قلاع و بلاد آن نواحی

متوجه ماردین گشت در موضع چملیک که در هفت فرسخی ماردین
 واقع است امیر عزالدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمده شرف
 بساط بوسی دریافت و پیشکشهای لایقه کشیده منظور نظر
 عاطفت اثر صاحبقرانی کردید و خراج و تنگاری که عبارت از ازوقه
 و ذخیره است قبول کرده بولایت خود معاودت فرمود * و از
 سلطان عیسی حاکم ماردین نسبت بملازمان تیموری بعضی اوضاع
 نامالایم که شرح او درین مقام مناسب نیست صدور یافت
 و خواست که بمحاصره قلعه ماردین اشتغال نماید اما چون کثرت
 لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود در آن حوالی عاف یافت نمیشد
 رای ممالک آرا در این ولا ماردین را محاصره کردن مصلحت ندید
 و در روز سه شنبه هشتم ربیع الآخر سنه مزبوره از آنجا عودت
 نموده بجانب موصل روان شد و در آن منزل صاحبقران دریا دل
 جمعی را بابسی تحف و هدایا جهت خوانین و شهزاده کان بجانب
 سلطانیه روان نمود و شیخ نام کردی از طایفه بختی که در موضع
 چملیک با امیر عزالدین بشرف بساط بوسی رسیده بود و بنوازش
 شاهانه مخصوص گشته تا آن وقت در اردوی کیهان پوی بود در
 اینولا رخصت انصراف حاصل کرده بهمراهی جماعتی که تحف
 و هدایا میبردند روان شد * و چون بحوالی جزیره رسید پای از راه
 صواب بیرون نهاده دست جسارت بآن تنسوقات دراز کرد

و همه را بر گرفته بجزیره در آورد * و امیر عزالدین حاکم آنجا عهدی
 که با بندگان حضرت صاحب قرآن بسته بود شکسته بآن شور بخت
 همدستان شد * و صاحب قرآن گردون اقتدار الزام حجت رادو
 نوبت قاصد بامیر عزالدین فرستاد او را پیغام داد که شیخ را گرفته
 بنزد ما فرست تا از سر کناه تو در گذریم و اگر نه تمام قلاع
 و نواحی و خیل و حشم تو در زیر ستم ستور ناچیز خواهد شد *
 امیر عزالدین بر حصانت قلعه و وفور آب شط اعتماد کرده از
 امتثال امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود *
 بنا بر آن حضرت صاحبقران در روز دوشنبه سیزدهم جمادی
 الاول سنهٔ مزبوره آغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با تمام لشکر
 از دجله گذشته شبگیر کرد * و در وقت سحر لشکر فیروزی
 اثر چون بلای ناگهان و دریای بیکران بر اطراف جزیره محیط
 شد * و در ساعت قلعه و شهر را مسخر ساخته * تمام ولایت
 و احشامات ایشان عرضه غارت و تاراج گشت * و امیر عزالدین
 در آن آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده او را شناخت
 بشکنجه و عقوبت بسی چیزها از دستاورد او را رها کرد * و بهزاد
 مشقت بعد از زجر و اهانت نیم جانی بسلامت از آن مهلکه
 بیرون برد * و درین باب روایت مردم جزیره آنست که امیر
 تیمور بغایت در اعزاز و احترام امیر عزالدین کوشیده حتی با او

بلعب شطرنج مشغولی نمود * ومصاحبت او موافق مزاج امیر تیمور افتاده اورا توغیب سفر شام کرد که در آن یورش در رکاب ظفر انتساب بوده باشد * چون هر سال مبلغ خطیر از سلاطین شام بوظیفه امیر عز الدین مقرر بود از رفتن عربستان ابا نمود * بدین سبب امیر تیمور بدو انحراف مزاج پیدا کرده حکم بنهب و غارت جزیره فرمود * و امیر عز الدین در میانه عشیرت اروخی مختفی شد * اوقات ریاضت و مشقت میکندرانید تا فوت کرد *

﴿ امیر ابدال بن امیر عز الدین ﴾

بعد از وفات پدر بر سر بر حکومت جزیره متمکن گشته بسر داری عشایر و قبایل قیام و اقدام نمود اما بزودی بصوب عالم آخرت نهضت فرمود * ﴿ امیر ابراهیم بن امیر ابدال ﴾

چون پدرش از دار فنا بدار بقارحلت نمود بحسب استحقاق برمسند حکومت ولایت جزیره بجای پدر جلوس فرمود و مدتی حکومت آنجا نموده فوت کرد * و ازو سه پسر ماند امیر شرف و امیر بدر و کیک محمد * اولاً ﴿ امیر شرف ﴾

قایم مقام پدر گشته * مدتی که از ایام حکومتش متمادی شد باجل موعود در گذشت * و بعد ازو برادرش ﴿ امیر بدر ﴾

جانشین او شد * و مدتها بحکومت و فرمان روائی قیام نموده * بعد از آن فوت کرد و ازو سه پسر ماند امیر شرف و امیر محمد و شاه

علی بیك * ﴿ كك محمد بن امیر ابراهیم ﴾ بعد از فوت
 برادران متصدی حکومت جزیره شد * و در زمان او حسن
 بیك آق قوینلو بر آن دیار مستولی گشته * خرابی بسیار باحوال
 آن ولایت راه یافت * و اعیان بختی اکثر بقتل رسید * كك محمد را
 با برادر زادگانش میر محمد و شاه علی بیك گرفته مقید بطرف
 عراق بردند * و آن دیار بالکایه بید تصرف ترا گنه آق قوینلو در
 آمده * حکومت آنجا بجای بك نام شخصی که بالنعل اولاد او
 در میانه طایفه ترکان بجای لو اشتهار دارد تفویض شد * و جای
 بیك بنوعی در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت جزیره
 اهتمام نمود که فوقش متصور نیست * و مدتی آن ولایت در
 تصرف او بود تا وقتی که امیر شرف بن امیر بدر از طایفه آق
 قوینلو آن ولایت را مستخاص گردانید *

﴿ امیر شرف بن امیر بدر ﴾

در تاریخی که عمش كك محمد و برادرانش میر محمد و شاه علی بیك
 در دست طایفه آق قوینلو گرفتار گشتند او فرار کرده * در گوشه
 مخفی بسر میبرد تا آفتاب دولت سلاطین آق قوینلو بسرحد زوال
 رسید و صبح اقبالشان بشام اختلال انجامید که گفته اند * نظم
 تا غیرد یکی بنا کامی دیگری شاد کام نشیند
 روز بروز آثار اقبال از جبهه آمال امیر شرف طالع وساعت بساعت

ستاره طالعش در اوج رفعت لامع میشد تا بقیة السیف بختی را بدلات و استمالت بر سر رایت خود جمع نموده * هوای حکومت جزیره را در نظر خود جلوه داد * و مدت سی سال که در پس زانوی یاس و نومیدی نشسته منتظر فرصت می بود که ناگاه بدستیاری بخت بلند و رهنمونی طالع از چند باراده حکومت از کنج عزلت اسب همت بمیدان جرات رانده ولایت موروثی را بضر ب شمشیر صاعقه کردار مستخلص ساخت و حاکم با استقلال کشته * درین اثنا عمش کک محمد و برادرانش شاه علی بیک و میر محمد از قید ترا که خلاص شده بدو پیوستند * و چون شاه اسمعیل صفوی خروج کرده ولایت عراقین و آذربایجان را از طایفه ترا که مستخلص گردانیده پادشاه شد ولایت دیار بکر و موصل و سنجار را نیز بید تصرف در آورده باراده تسخیر جزیره لشکر بدان طرف فرستاد و بدفعات در میانه طایفه قزلباش و امیر شرف مجادله و مقاتله واقع شده * هر دفعه امیر شرف غالب آمده چنانچه یکدفعه هزار و هفتصد کس بقتل رسیده * گروه انبوه اسپر و دستگیر شد * و مرتبه دیگر خان محمد استاجلو که میر میران دیار بکر بود با برادرش قراخان بعزم تسخیر جزیره بر سر امیر شرف فرستاده باز فتح میسر نشده * بی نیل مقصود عودت نمود و در دفعه ثالث یکان بیک تکاوی قورچی باشی را از همدان

باقورچیان نامدار و لشکریان جرار شجاعت آثار بعزم رزم امیر
 شرف و فتح ولایت جزیره روان گردانید و امیر شرف متوسل
 بعون عنایت الهی کشته بمضمون آیه کریمه (کمین فئة قليلة غلبت
 فئة كثيرة باذن الله) دایران نبرد آزما و هزبوران بیشه و غارا جمع
 کرده * و در برابر یگان ییک صف آرا کشته بعد از کوشش
 و کشتش بسیار یگان ییک را شکست داده * از ولایت جزیره
 بیرون کرد و دیگر از آن روز لشکر قزلباش متعرض جزیره
 نشده * و امیر شرف بعد ازین قضایا بچند وقت رخت هستی
 از عالم فنا بدار بقا کشید * ﴿ شاه علی ییک بن امیر بدر ﴾
 بعد از فوت برادرش امیر شرف باستصواب عشایر و اعیان بختی
 متصدی امر حکومت جزیره شد * و قاعه و نواحی فنیک را
 بپیرادرش پیر محمد داد * و در فرصتی که امراء گردستان باتفاق اراده
 ملازمت شاه اسمعیل صفوی نموده روانه خوی و تبریز شدند * شاه
 علی ییک نیز فریب خورده * و ایذا و اهانتی که از طایفه بختی
 بقزلباش رسیده بود بر طاق نسیان نهاد * بهمراهی دوازده نفر
 از امرا و حکام گردستان متوجه خدمت شاه اسمعیل شد و شاه اسمعیل
 ذخیره خاطری که از امیر شرف داشت هضم نتوانست کرد
 او را نیز همراه امرا و حکام گردستان در قید حبس و زنجیر کشید
 و بعد از مدتی که امرا و حکام مزبور هر یک بنوعی از قید خلاص